

.....
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که با کلمات مرحوم نائینی شروع کردیم راجع به فرق بین باب تزاحم و تعارض بود و برای این که بعضی از نکات کاملاً مورد دقت قرار بگیرد عین عبارت ایشان را خواندیم، اصولاً چون بحث ما به لحاظ متن کار روی تقریرات مرحوم نائینی فوائد الاصول است مگر جاهایی که واضح باشد و إلا قاعدتاً سعی می کنیم حتی شده عین عبارت ایشان را بخوانیم. عرض کردیم مرحوم نائینی تزاحم را در پنج مورد تصور کردند و عرض کردیم اصولاً بحث تزاحم از مباحثی است که در اصول متاخر، جدا متاخر شیعه مطرح شد.

مورد دوم را آخری یكون التزاحم لأجل اتفاق، صفحه ۷۰۸، اتفاق وقوع التلازم بین متعلق الحکمین

این کلمه اتفاق همان طور که دیروز هم عرض کردم ناظر به این است که این مطلب اتفاقی است، از باب قضیه اتفاقیه انجام گرفته، چون اینها یک بحثی دارند مرحوم نائینی و دیگران که اگر این تزاحم دائمی بود این تبدیل به تعارض می شود، تزاحم جایی است که به نحو اتفاقی باشد، یک دفعه واقع بشود، یک دفعه یا دو دفعه، و إلا اگر تزاحم بین دو تا در واقع و دائمی بود، ایشان مثال هم می زند که ما لو فرض أنه قام الدلیل علی وجود استقبال القبلة و حرمة استدبار الجدی فی القطر الذی، مثلاً اگر روایت آمد که لا تستدبر الجدی در عراق و استقبال القبلة، این دو تا حکم استقبال قبله با حرمت استدبار جدی نمی شود، بالاخره هر کسی می خواهد رو به قبله بنشینند پشتش به جدی است. چون دو تا نمی شود اینها در مقام، ولو در خارج است، در مشکل خارجی است لکن این به صورت تعارض در می آید. تزاحم دائمی تعارض است. مرحوم آقاضیا هم یک حاشیه ای زده شبیه مطالب قبلی را تکرار کرده که اگر در این جا تعارض بود و قدرت نبود در آن جایی هم که از قضیه اتفاقیه است آنجا هم تعارض است فرق نمی کند، آن جا هم چون قدرت نیست همان توضیحاتی که من دیروز عرض کردم.

.....

و ثالثة يكون التزامهم لأجل اتفاق وقوع احد المتعلقين مقدمة لوجود الآخر، صورت سوم این است که باز به نحو اتفاقی یکی مقدمه وجود دیگری بشود مثل این که وجوب انقاذ غریق باشد و از آن طرف هم حرمت تصرف در مال غیر، حالا گاهی اوقات این طوری می شود که آدم می خواهد قریه را نجات بدهد می خواهد از زمین غیر عبور بکند، این گاهی اوقات اتفاق می افتد یعنی اگر بخواهد برود غریق را نجات بدهد مقدمه لانقاذ الغریق باید وارد زمین غیر بشود و تصرف در زمین غیر بکند، این هم اصطلاحاً التزام است چون قدرت بر جمع بین این دو تکلیف ندارد، یک تکلیف وجوب انقاذ غریق مومن و یک تکلیف هم حرمت تصرف در مال غیر است، این جا حرمت تصرف در مال غیر مقدمه آن واجب شد. این همیشه نیست اما اگر فرض کردیم جوری هست که بگویند شما اگر بخواهید انقاذ غریق بکنید مثلاً در آبی که ملک احدی نیست، آبی که مثلاً جزء مباحات اصلیه هم نیست، در آن آب می شود تعارض، اگر بنا شد یک جوری باشد که هر وقت مقدمه انقاذ غریق ارتکاب حرام باشد آن هم تبدیل به التزام می شود.

پرسش: دائمی مقدمه می شود؟

آیت الله مددی: یعنی مقدمه واجب، دائمی حرام باشد، این طوری حرام است، مقدمه این واجب که انقاذ غریق است دائماً حرام باشد اما اگر از باب اتفاق حرام باشد می شود باب التزام، مثل این که فرض کنید به این که در این مورد خاص اگر بخواهد برود انقاذ غریق بکند باید از زمین رد بشود، زمین هم ملک غیر است، مقدمه انقاذ غریق فعل حرام است. این هم التزام یکی دیگر از موارد التزام که از باب قضیه اتفاقیه مقدمه باشد. البته در اصل این مطلبی که آقایان تصویرهایی را انجام دادند اصل مطلب خوب است اما این که آیا واقعا این نکته فنی دارد این تنويع انواع آن بحثی است که ان شاء الله بعد اشاره می کنیم.

تكون القبلة يفیه نقطة الجنوب - كالعراق - فان الدليلين يتعارضان لا محالة، و ذلك واضح.

و رابعة: يكون التزامهم لأجل اتفاق وقوع المضادة بين المتعلقين

گاهی اوقات هم التزام از این جهت است که بین دو تا متعلق تضاد است، مراد از متعلق عرض کردیم این جا اصطلاحاً این است که مراد از متعلق آن ماده است در جایی که امر باشد مثلاً صلّ آن هیئت که افعّل باشد حکم به آن می گویند که وجوب باشد، ازل النجاسة

.....

عن المسجد، ازل را که مرکب از ماده و هیئت است هیئتش که هیئت افعال است دلالت بر وجوب می کند، مفاد هیئت را حکم می گیرند، مفاد ماده را متعلق می گیرند، این اصطلاح است، یکی از اصطلاحاتی که مرحوم نائینی هم دارد و اینجا هم بکار برده، البته همیشه مقید به این اصطلاح نیست لکن هست که صلّ، صلّ یا فرض کنید اکرم العالم، تحلیلی که می کنند این است که مفاد هیئت اکرم حکم است که وجوب باشد، مفاد ماده که اکرام باشد این را متعلق می گویند، گاهی هم به این موضوع می گویند لکن در اصطلاح نائینی موضوع این نیست، این متعلق است. آن وقت العالم، آن را موضوع می گویند، گاهی هم به آن متعلق المتعلق می گویند، آن وقت نکته فرقی را که مرحوم نائینی بین این دو تا می گذارند این است که متعلق تحت دایره طلب است اما موضوع تحت دایره طلب نیست، فوق دایره طلب است، اصطلاح خودشان یعنی به عبارت دیگر شما مامور به ایجاد اکرام هستید به این ماده، باید ایجاد اکرام بکنید، وقتی گفت اکرم العالم شما وظیفه دارید که ایجاد اکرام بکنید اما وظیفه ندارید ایجاد عالم بکنید، اگر عالمی در خارج موجود شد شما در آنجا باید آن را اکرام بکنید، وظیفه دارید پس خود عالم فوق دایره طلب است، طلب به او تعلق نمی گیرد، اصطلاحاً فوق دایره طلب یعنی آن طلب و آن وجوب به عالم تعلق نمی گیرد اما آن وجوب یا آن حکم به متعلق تعلق می گیرد، سرّ این که یکی را متعلق گذاشته و یکی را موضوع و لذا گاهی هم تعبیر می کند که موضوع مفروض الوجود است یعنی اول باید فرض وجود عالم بشود و متعلق مطلوب الوجود است. عرض کردم مطالب یکی است، اصطلاحات را عوض می کنیم برای توسعه ذهن.

پس موضوع چون الان مثلاً بحثی به نام موضوع شناسی داریم، موضوع یک اصطلاحی است که معانی مختلف دارد، یکنواخت نیست، گاهی هم به خود متعلق می گویند موضوع چون حکم و موضوع مثل عرض و معروض، عرض و جوهر، گاهی به خود اکرام می گویند موضوع لکن عرض کردیم در اصطلاحات مرحوم نائینی فرق بین موضوع و متعلق در این است که متعلق مطلوب الحصول یا مطلوب الوجود است اما موضوع مفروض الوجود است، موضوع فوق دایره طلب است اما متعلق تحت دایره طلب است، این اصطلاحاتی که شده. حالا گاهی بین دو تا متعلق تضاد واقع می شود لکن به نحو قضیه اتفایه، مثل این که وارد مسجد می شود نجاستی هم هست مشغول نماز می شود، خب در این جا دو تا تکلیف دارد، یک تکلیف به وجوب نماز و یک تکلیف هم دارد به وجوب ازاله، آن وقت این ازاله

.....

با صلوٰه که متعلقند صلّ و ازل، این دو تا با هم تضاد دارند، اگر می خواهد مشغول نماز بشود ازاله نمی کند، می خواهد مشغول ازاله بکند، تضاد هم در این جا به این معناست یعنی ما در مباحثی که متعلق به بحث مقدمه واجب و بحث ضد بود آن جا تعرض کردیم، ما زاویه بحث را از زاویه دیگری بردیم، آن زاویه این شد که به جای این بحث هایی که آقایان کردند بحث را این گونه مطرح کردیم که اصولاً بحث ضد طرح اساسیش این است اگر انسان مکلف به چیزی شد آن چیز یک ملازمات دارد و یک معاندات، من تعبیر به معاند کردم، یک ملازمات دارد و یک معاندات دارد، این ملازمات و معاندات در عالم واقع وجود دارند، در عالم تکوین وجود دارند. در بحث مقدمه واجب بحث سر این شد که حالا که آمد جعل و اعتبار به یک عمل خورد این جعل به ملازمات هم می خورد یا نه؟ ضد این جعل، نفی این جعل به معاندات هم می خورد یا نه؟ مثلاً اگر گفت گوشت بخر، خریدن گوشت یک ملازمات دارد، مثلاً آدم لباس بپوشد سوار ماشین برود و خیابان برود، از این خیابان معین و کوچه معین رد بشود و قصابی برود. این ها ملازمات واقعی هستند، امر هم نباشد هست یعنی انسان بخواهد گوشت بخرد این کارها را می کند. بحث سر این است که اگر امر کرد گوشت بخر آیا این امر فقط همین مقدار است؟ حالا دیگر کار ندارد تا کسی تلفنی در خانه بیاورد، مهم گوشت بخر است یا نه وقتی گفت گوشت بخر آن ملازمات هم همراهش است، آن هم تحت دائره طلب قرار می گیرد، این نکته این است. آن ها تکویناً ملازم بود، آیا در عالم اعتبار هم می شود یا نه. طرحی را که ما در بحث مقدمه واجب دادیم این بود، در مسئله ضد هم همین طور، خب اگر انسان گرفت خوابید نمی تواند برود گوشت بخرد، ما به جای ضد گفتیم معاندات، گوشت خریدن یک معاندات دارد، خوابیدن، نماز خواندن، نوشتن، مطالعه کردن، سفر کردن، این ها معاندات هستند با آن واجب، آیا آن معاندات هم باید منفی بشوند به خاطر این که این کار، این را ما این جوری مطرح کردیم. کلمه ضد هم در این جا مراد به اصطلاح بنده معاندات است یعنی نماز معاند ازاله است، ازاله هم معاند نماز است، ایشان تعبیر به تضاد کردند ما یک تعبیر عامی کردیم از خودمان به عنوان معاند که در باب اعتبارات قانونی بهتر جور در بیاید، این عنوان با آن عنوان ها اصلاً نمی خورد و لذا این را مطرح کردیم که اگر گفت گوشت بخر معنایش این است که نخواب، درس نخوان، نماز نخوان، مطالعه نکن، جای دیگر نرو، گعده با رفقا نکن مثلاً من باب مثال و عرض کردیم اینی هم که بعضی ها گفتند این دلالت لفظی نیست و

.....

عقلی است من توضیحاتش را عرض کردم، حالا خیلی موجز عرض می کنم. توضیحاتش را عرض کردم بگویم مراد از دلالت لفظی این نیست که معنای این کلمه در کتب قاموس یا در کتب فرهنگ و ادب چه نوشتند، خب گوشت یعنی گوشت بخر هم بخر دیگر، توش ندارد نخواب، خب معلوم است گوشت نخر توش نخواب ندارد، بحث سر این نیست، این که خب مسلم است، بحث سر این قسمت است که اگر طرف گرفت خوابید می آید به او می گوید مگر به تو نگفتم گوشت بخر، چرا خوابیدی؟ ببینید، بحث سر این است یعنی کانما یک فهم عرفی هست که اگر گفت گوشت بخر یعنی نخواب، گوشت بخر نماز نخوان، می گوید نماز نافله می خوانم، می گوید خیلی خوب نافله خوب، به تو گفتم برو گوشت بخر، ببینید می گوید گفتم برو گوشت بخر، چرا مشغول نماز شدی؟ اگر کسی قائل به دلالت لفظی است باید مرادش این باشد یعنی استناد به کلام می کند، اگر ما این مقدار را در دلالت لفظی کافی بدانیم، دلالت لفظی را گاهی می گویم در کتاب های لغت چه نوشتند؟ خب معلوم است گوشت گوشت است و بخر هم بخر، نه توش کلمه نخواب هست، نه توش کلمه نماز نخوان نیست، هیچی توش نیست بلا اشکال، این که جای بحث ندارد که، ظاهرا مراد آقایان از دلالت لفظی هم مرادشان این است یعنی در عرف این را می فهمد از کلمه گوشت بخر یعنی نخواب، یعنی نماز نخوان یعنی در اتاق راه نرو، گفت به حرم برای زیارت رفتم، بهش می گوید مگر به تو نگفتم گوشت بخر؟ ما کرارا عرض کردیم مباحث اصولی اصولا فیما بعد خصوصا معتزله خیلی سعی کردند رنگ و بوی عقلانی به آن بدهند لکن ریشه های عرف عام است که یک مقدارش هم ریشه های لغوی دارد یعنی ریشه مطلب از آن جا شروع شد، دیگر رفت در مقدمه و احد الضدین مقدمه وجود آخر است و نفی احدهما مقدمه، وجودش مقدمه نفی آخر است و تلازم وجودی و از این حرفها، این ها بحث هایی بود که بعد اضافه کردند. اصل مطلب یک مطلب عرفی بسیطی بود، گفتم آقا برو گوشت بخر، چرا خوابیدی؟ گفتم برو گوشت بخر چرا نافله می خوانی؟ پس بنابراین می گوید گفتم برو گوشت بخر، می گوید فرض کنید به این که لباسم مثلا کثیف بود برو یک لباس تمیز پیدا بکن، ببینید مگر نگفتم گوشت نخر، چرا بیرون رفتی؟ چرا بیرون رفتی سوپج ماشین را برنداشتی؟ چون این باید سوار ماشین می شد و دکان قصابی می رفت، خوب دقت کردید؟ ما گفتیم این ها ریشه هایش خیلی عرفی و بسیط و روشن بودند. بعد بحث ها تطور علمی پیدا کرد اما به هر حال باید ریشه حفظ بشود، آنی که می گوید دلالت

لفظی است مراد این است که تاثر انسان از کلام، مراد از دلالت لفظی تاثر انسان از کلام، آن می گوید همچنان که من تاثر از کلام پیدا می کنم که بروم گوشت بخرم از همین کلام تاثر پیدا می کنم که نخوابم، ببینید! چون این تقریب در کلمات اصحاب نیامده و ما هم نمی خواستیم وارد این بحث بشویم و لذا عرض کردیم نکته فنی به نظر ما این است، اصلاً آن نکته فنی ای که ابتدا شروع شد آن بحث های بعدیش هم جای خودش است اشکال ندارد اما آن اصل نکته فنی و این که این را در بحث دلالت گرفتند، در بحث ظهورات گرفتند و لذا عرض کردیم در عده ای از کتب لغت، در عده ای از کتب اصول بحث مقدمه واجب در همان بحث القسم الاول فی الاوامر، یا الفاظ یا ظهورات، در بحث اوامر گرفتند. الان خب عده ای از کتب هستند که این بحث را در بحث ملازمات عقلیه انداختند و ملازمات عقلیه را جدا کردند و عرض کردیم این را هم هی تکرار می کنیم، البته خوشم از تکرار نمی آید، در این که هی مبانی رویش، ملازمات عقلیه را هم چهار تا گرفتند، مسئله ضد و مسئله مقدمه و مسئله اجتماع امر و نهی و مسئله دلالت نهی بر فساد و عرض کردیم که آن چهارمی روشن نیست، آن چهارمی به این تصور که نهی دلالت بر حرمت می کند آیا حرمت اقتضای فساد دارد یا نه؟ این از این جهت و ما عرض کردیم نه، نهی دلالت بر هر دو می کند، هم حرمت و هم فساد، این نیست که یکیش لازم و ملزوم باشد.

بحث چهارم را قبول نکردیم که جز ملازمات باشد اما این سه بحث جز ملازمات است لکن عرض کردیم ملازمات یا معاندات، یک تلازمی، یک ارتباطی هست یا به نحو تلازم یا به نحو تعاند یا به نحو اتفاقاً جمع بین دو تا مثل اجتماع امر و نهی، هم ازاله برایش واجب است که به تعبیر ایشان مضادی بین متعلقین، پس یک متعلق ازاله است و یک متعلق صلّ است، صلّ و ازل النجاسة، نجاست موضوع است، ازل هیئتش برای حکم است، ماده اش متعلق است و نجاست هم موضوع است، این اصطلاح مرحوم نائینی، صلّ هم همین طور، به اصطلاح یک متعلق دارد و یک حکم دارد. حالا بین این دو تا متعلق تضاد واقع شده. صلوة با، اگر تضاد دائمی باشد خب نمی شود، این که تعارض است اما اگر تعارض اتفاقی باشد، الان خود بنده سراپا تقصیر هفتاد سال عمر ماست تا حالا یک بار مبتلا نشدم که نجاست باشد و در مسجد هم باشم، تا حالا به هیچین چیزی مبتلا نشدم، این یک قضیه اتفاقیه است، ممکن است برای یک کسی در طول عمرش هم اتفاق نیفتد که تا حالا برای بنده هم اتفاق نیفتاده است که هم ازاله نجاست بخواهد بکند و هم نماز بخواند، غرض این

.....

که مراد از قضیه اتفاقیه این است، ایشان این جا را هم از باب تزاحم گرفتند، البته در بحث دیروز در آن قسم اول هم ایشان فرمودند اجتماع امر و نهی هم اگر بنا بر این که ترکیب انضمامی باشد این داخل در باب تزاحم است، اگر ترکیب اتحادی باشد داخل در باب تعارض است، عرض کردیم این مطالبی را که ایشان فرمودند آن مسئله اجتماع امر و نهی مبتنی بر این حرف نیست حالا ترکیب انضمامی یا اتحادی یا مثلاً به این که نکته فنی. اینهایی که ایشان فرمودند که در این جا این از باب، این نکاتی که ایشان فرمودند عرض کردیم درست نیست، این مطلبی هم که در این جا ایشان فرمودند تضاد بین متعلقین را عرض کردیم ایشان از باب عدم قدرت وارد شدند. ما در آن جا توضیح دادیم، حالا ما مجبوریم دو مرتبه این جا توضیحات را بدهیم، ما توضیح دادیم که در حقیقت نکته فنی این مسائل، حالا ایشان تزاحم و این حرف ها گرفتند اما نکته فنی این مسائل به نظر ما این است که آیا در مقام امتثال شارع ناظر به مقام امتثال هست یا نه؟ ما چون توضیح مفصل عرض کردیم قانون یا احکام شرعی را عرض کردیم این نه این که دائماً این طور باشد، در هفت محور به طور طبیعی بررسی می کنیم اما این ه دائماً اصولیین قائل به هفت محور باشند این نیست، ممکن است قائل به چهار محور باشند پس این نیست که حتماً هفت محور باشد. سه محور به عنوان مبادی جعل که اولش ملاکات باشد چون بحث ملاکات را آقاضیا هم مطرح کرده، نائینی هم اشاره ای داشتند ما آخر بحث هم راجع به ملاکات صحبتی می کنیم ان شا الله تعالی یعنی ملاک باید روشن بشود، آن وقت حب و بغض در نفس مولا می آید که این ملاک را می خواهد یا این ملاک را نمی خواهد. بعد از حب و بغض به مرحله اراده می رسد یعنی به قول آقایان شوق موکدی که محرک عضلات است آن در اراده تکوینی محرک عضلات است چون اراده تکوینی مرید و مراد دارد اما در اراده تشریعی این حب و بغض باید به یک مرتبه ای برسد که از دیگری بخواهد یعنی یک اراده تشریعی باشد لذا در اراده تشریعی مرید و مراد و مراد منتهی هم هست، باید به این درجه از اراده برسد چون گاهی ممکن است یک مطلبی به یک درجه ای برسد که انسان محرک عضلات خودش باشد، خودش تسبیح را بردارد اما گاهی اوقات این قدر قوی می شود که به بچه اش هم می گوید تسبیح را بده، گاهی اوقات به آن درجه پس مراد از اراده و کراهت در این جا این اراده و کراهت تشریعی است نه اراده و کراهت تکوینی، در اراده و کراهت تشریعی باید یک درجه بالاتر از آن شوق موکد باشد إلى آخر ما قیل.

محور چهارم محور جعل است، آن وقت جعل می کند تشریع بکند، محور پنجم بعضی ها اسمش را فعلیت گذاشتند، بد نیست، محور ارسال رسل و انزال کتب است و محور ششم محور وصول به مکلف است که تنجز به آن می گوئیم، محور هفتم امتثال.

عرض کردیم به نظر ما بهترین نحوه بحث اصول این جوری است، به ذهن ما این طور آمده، ما مباحث قانونی را یا احکام شرعی را در هفت محور بررسی بکنیم و آن چه که در اصول ما واقع شده حالا چه اصول اهل سنت، اینها را در این هفت محور، البته این هست که مثلاً اشاعره چون منکر ملاکات هستند، منکر حسن و قبح هستند سه مبادی جعل را قبول ندارند. می گویند در آن جا همان اراده مولی کافی است، این را عرض کردم لازمه اش. ما عرض کردیم شاید صورت طبیعی که در کلمات مجموع اصحاب از معتزله و غیر معتزله تا بعضی جاها دیده می شود این هفت محور همچنین طبیعی تر و عقلانی تر به ذهن می آید که مبادی جعل، جعل، مراحل متاخر از جعل، ارسال رسل که فعلیت می گوئیم، وصول این حکم به مکلف که تنجز می گوئیم، این که مکلف انجام بدهد یا ندهد که اصطلاحاً اسمش مرحله امتثال است.

آن وقت ما عرض کردیم محور ملاکات و محور حب و بغض این قطعی به طرف مولا است یعنی این مولا است که باید تشخیص بدهد، تشخیص بدهد که این ملاک هست یا نه؟ ممکن است که ما ملاکات را تشخیص ندهیم یا بد تشخیص بدهیم، جور دیگر تشخیص بدهیم.

این مسلم. جعل هم صد در صد در اختیار مولا است، این هم مسلم. می ماند مرحله فعلیت که آن هم قطعاً ارسال رسل و انزال کتب و رسانه ای کردن در اختیار مولا است، می ماند مرحله تنجز، مرحله تنجز هم عادتاً دو مرحله دارد، یکی صغرا و یکی کبرا، یکی این که مثلاً بول نجس است و یکی این که این مایع بول است، معروف و مشهور بین علما این است که مرحله تنجز صغرا به دست مکلف است یعنی اصولاً بنا به این شد، اشکال ندارد اما بنا به این شده که قانون در صغریات داخل نشود لذا مثلاً آن قانون تعرض ندارد، مولا یا حالا مولای حقیقی، مولای اعتباری، قانون، پارلمان، دولت، نظام، حزب حاکم و الی آخر هر مبدأ قوتی را می خواهید فرض کنید این عادتاً در صغریات داخل نمی شود. بلکه بعضی از احزاب هستند نظام آهنین دارند یا حرف های خاص خودشان، آنجا ممکن است مرکزیت در صغریات هم داخل بشود، با این رفیق بشود و با آن نشود و این خانه را اجاره بکن و آن خانه را، این می شود اما متعارف در قوانین

این نیست، در بعضی احزاب فوق العاده بسته با یک حساب های خاصی می شود، نمی شود انکار کرد اما در قوانین فعلا این نیست که در صغریات دخالت بکند. می ماند در کبرا، اخباری ها می گویند شارع می تواند در کبرا دخالت بکند، اصولی ها می گویند نه اگر یقین پیدا شد کافی است، شارع هم نمی تواند دخالت بکند. امر و نهی و ردع و اینها نمی شود و ما مفصلا عرض کردیم که انصافا حق با اخباری هاست، قابل دخالت است، این هم مرحله ششم، محور ششم.

محور هفتم بنا به این است که می گویند در اختیار مکلف، اصلا عده ای که خطابات قانونی را قبول کردند یکی از نکات مهم را این گرفتند که مرحله امثال در اختیار عبد است صد در صد، این که این تکلیف را چجوری انجام بدهد إلى آخر مسائلی که این جا مطرح شده و ما در روزهای گذشته هم توضیح دادیم حق به نظر ما این است که شارع در مرحله امثال هم نظر دارد، این نیست که به مرحله امثال نظر نداشته باشد، دیروز هم توضیح دادیم پریروز هم توضیح دادیم مثلاً همین الان در همین ایران خود ما می نویسند که پارلمان یا مجلس دو وظیفه دارد، یکی تقنین و قانون گذاری یعنی جعل و یکی نظارت بر اجرا، اجرا در اختیار دولت است اما مجلس نظارت می کند، یعنی چه؟ یعنی می آید در مرحله امثال هم نگاه می کند لذا ما عرض کردیم اصولاً به جای این بحث ها اگر بحث را به این شکل می گفتند که آیا مقنن، آیا قانون، آیا مقام جعل ناظر به مقام امثال هم هست یا نه؟ البته من اولاً توضیحاتش را عرض کردیم ما این مراتب سببه را که عرض کردیم از آیات مبارکه هم می شود در بیاوریم مثلاً ملاکات الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض، البته این جا چون گفته فضل الله این توضیحاتش را مفصل عرض کردیم چون نسبت تفضیل را به خدا داده یعنی بشر نمی فهمد، خودش را خسته نکند، معیارهایی در خلقت انسان هست در مرد و زن که فقط الله مطلع است و لذا ما عرض کردیم مرحوم نائینی می فرماید ملاکات یعنی امور تکوینی، ما عرض کردیم در این جا در حرف مرحوم نائینی تامل داریم، ملاکات امور تکوینی و واقعی هستند درست است اما آن تکوین و واقعی که زیربنای جعل است، فرض کنید مثلاً عادتاً قد مرد از قد زن بلندتر است اما این زیربنای جعل نیست، چون قدش بلندتر است فرض کنید مثلاً هر مون کدای مرد این قدر است یا مثلاً گلبول سرخش این قدر و یا آن قدر، این ها معیار نیستند در الرجال قوامون علی النساء این ها معیار نیستند و لذا عرض کردیم نکته فرق ما با آقایان هم در همین

جاست در ملاکات نمی توانیم خود بخود خود ما ملاکات را تعیین بکنیم، این را دیروز هم عرض کردم امروز هم باز ان شا الله اشاره می کنم، سرش این است که امور تکوینی را شاید با بعضی از مسائل فیزیکی و شیمی و مثلا تجربه و آزمایش های مکرر بعضی از نکات را پیدا بکنیم اما مهم این است آن تکوینی که زیربنای تشریع است حساب باید بکنیم لذا چون مثلا ما یک مفاضلاتی و تفاضلی بین زن و مرد می بینیم که علنی است، قد آن بلندتر است، هیکل این بلندتر است، استخوان بندی این این طور، وزن مغز این طور، اینها هست و نوشتند ولی به درد کار نمی خورد لذا خداوند متعال فرمود فضل الله یعنی عقل بشری به این نکته نمی رسد، این ملاکات است. الرجال قوامون حکم است، مقام جعل است، بما فضل الله ملاکات است، إن الله يحب التوابین و يحب المتطهرین، یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر، این مقام اراده و کراهت است، مقام فعلیت و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا، این تا بعثت رسول نباشد، مقام تنجز، اوحی الی هذا القرآن لأنذرکم، انذار مقام تنجز است، شما را انذار بدهم، لأنذرکم به و من بلغ، هر کس به او برسد، این من بلغ مقام تنجز است ولینذروا قومهم، این تنجز واسطه است، ینذر از کلام پیغمبر، این هم در مقام تنجز است، لعلمهم یحذرون مقام امتثال است، آن موقع یکی از دوستان گفت خیلی قشنگ اینها را تطبیق کردی هفت مرحله را، در خود آیات مبارکه هم تطبیق کردی. آن وقت این ها آثار فقهی دارد، استنباط دارد، مثلا اگر ما یک چیزی را فهمیدیم محبوب خداست، می توانیم از آن محبوبیت جعل هم در بیاوریم مثلا إن الله يحب التوابین یا يحب المتطهرین، خدا کارهای پاک و تمیز را دوست دارد، مثلا می گوئیم خیابان خاکی باشد کثیف است، آسفالت بشود خیلی قشنگ است، پاک است، تمیز است، راحت شسته می شود و کذا می شود پس یستحب شرعا که خیابان ها را آسفالت بکنید، از آن يحب المتطهرین، این ها مسائل فرعی است یعنی مسائلی است که در اصول تاثیرگذار است مثلا لو لا أن أشق علی امتی لامرتهم بالسواک، لو لا أن أشق علی امتی لاخرت الی ثلث اللیل، از این روایت مبارکه در آوردند که تمام نمازها در اول وقت مستحب است إلا عشا، یعنی معلوم می شود ملاک بوده، مانع بوده، مشقت، پس چون ملاک بوده از راه ملاک حکم به جعل بکنیم، مثل آقای خوئی اشکال کردند که نه این در نمی آید، ایشان اشکالش از این نکته ای که من عرض کردم، نکته من که یک نکته اصولی بود که از راه ملاک ما جعل را نمی توانیم در بیاوریم، اشکال کردند که پیغمبر فرمودند لاخرت العشاء، من نماز را نه این که استحباب تاخیر

پرسش: حدود چه ساعتی می شود؟

آیت الله مددی: ثلث الليل مثلا الان حدود بیست دقیقه به شش غروب است، بیست دقیقه به پنج هم اذان صبح است، شش تا پنج می شود یازده ساعت، یک سومش ثلث الليل، اگر دوازده ساعت بشود چهار ساعت می شود، سه ساعت و خرده ای، مثلا نزدیک چهار ساعت اضافه کنید به بیست دقیقه به شش، غروب بیست دقیقه به شش است، تقریبا مثلا حدود نه، نه و ده دقیقه الان در زمان ما، چون در فصول سال فرق می کند، روشن شد؟

لذا به ذهن ما آمد که این بحث ها را این جوری عوض بکنیم آیا مولا که در مقام تشریع است در تشریعش ناظر به مقام امتثال هم هست یا امتثال صد در صد در اختیار عبد است، گفت برو نان بخر تو چکار داری؟ و لذا عرض کردیم سه تا مسئله ای که به عنوان ملازمات است این در حقیقت نکته این سه تا مسئله این است، هم مسئله ضد، هم مسئله نهی در عبادت، هم مسئله مقدمه واجب و هم اجتماع امر و نهی، این مقدمات را گفتیم، نکته این ها این است که اگر مولا ناظر به مقام امتثال هم باشد مثلا می گوید گفت برو گوشت بخر، بگویم این گفت برو گوشت بخر ناظر است که شما از کدام خیابان می روید؟ فرض کنید یک خیابانی است که مولا گفته هیچ وقت از این خیابان رد نشو، این از آن خیابان رد می شود بهش می گویند مگر مولا نگفت برو گوشت بخر، می گوید خب مولا گفت برو گوشت بخر، دیگر چکار دارد من از کدام خیابان می خواهم بروم، این نتیجه آن فرع است.

بحث ملازمات و معانداتش هم همین است، مولا به من گفت برو گوشت بخر، نگفت که نخواه، می گوید نه آقا این ناظر است در مقام امتثال اگر بخواهید بروید گوشت بخری باید نخوابی، این ناظر به این مقام است، اجتماع امر و نهی هم همین طور است و لذا این که آقایان مقام تراحم را آمدند از مقام تشریع جدا کردند مشکل کار این است، به نظر ما ان شا الله فردا دیگر، امروز خیال می کردم تمامش می کنیم، مقام تراحم عینا مثل مقام تعارض به تشریع است، به مقام تشریع است لکن با یک خصوصیات

و خامسةً یکون التراحم لأجل کون احد المتعلقين مترتبا فی الوجود و الامتثال

ببینید تمام نکته امتثال است، به نظر ما نکته اساسی امتثال است.

.....

علی وجود الآخر، مثلاً این مثالی که ایشان زده این است، تراحمی که ایشان فرض کرده، فرض کنید شما می توانید یک رکعت را کامل انجام بدهید رکعت بعدی را باید نشسته بخوانید لکن اگر در رکعت اول کامل خواندید رکعت دوم نشسته، اگر رکعت اول نشستید رکعت دوم کامل، این را می گویند تراحم است به این که رکعت اول را کامل بیاورید یا رکعت دوم. به نظر ما تراحم هم نیست، رکعت اول باید کامل بیاید و بعد دوم، عاجز شد نشسته بخواند. حالا این را هم مرحوم نائینی این طور مثال زدند كالقیام فی الركعة الاولى و الثانی مع عدم تمكن المكلف من القيام إلا فی احدی الركعتین لضعف و نحوه و هذه جملة اقسام التراحم که ما این را قبول نکردیم.

و صلی الله علی محمد وآله الطاهرين